

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

"به یقین مبین بدانید که خواه من در این عالم باشم یا نباشم همیشه در میان شما حاضرم"

قرن بدیع ص ۶۳

برنامه لیلہ صعود حضرت عبدالبهاء جل ثنائہ

۱- مناجات شروع

۲- مناجات دوم

۳- ذکر دسته جمعی "یا الله المستغاث"

۴-- هر چه واقع شود خیر محض است

۵- تجلی او دارای جلال و قدرتی بود که فقط مظاهر ظهور الهیه دارای آن می باشند.

۶- سفر مبارک به غرب، خدمتی به آستان جمال مبارک

۷- آن چه او می خواست و نوع انسان را به آن تعلیم می داد

۸- وصایای مبارک به احباء الهی

۹- حکایت (احباء فرد توقع دارند و از من مکتوب می خواهند)

*تنفس

۱۰- تلاوت ادعیه و مناجات به مدت ۱۵ دقیقه به نیت طلب تأیید برای مسجونین عزیز، خاموش شدن نائره جنگ و جدالی که عالم

انسانی را فراگرفته و توفیق در اقدام به آنچه که به آن مأموریم (دو مناجات برای قسمت دعا در برنامه ها پیشنهاد شده است)

۱۱- قلب من در شرق است:

۱۲- ید غیبی الهی در کار بود

۱۳- عهد و میثاق مهم ترین عامل وحدت جامعه بهایی

۱۴- خداوند برای جمیع مخلوقات خود سرور خواسته است

۱۵- وقار و عظمت شاهانه

*تنفس

۱۶- مناجات از آثار حضرت عبدالبهاء

۱۷- مناجات از آثار حضرت عبدالبهاء

۱۸- -قسمتهایی از الواح مبارکه وصایا

۱۹- قرب روحانی انفصالی از پی ندارد

۲۰- شرح صعود

۲۱- زیارتنامه

۲۲- مناجات خاتمه

هوالبهی

ای بهای جهان آسمانی، ای ملیک کشور رحمانی ، ای محبوب و مقصود من، ای معبود و مسجود من، این مرغ شکسته بال را که پرواز دادی بال و پری عطا فرما و این شخص علیل را که چنین امانت ثقیل حمل فرمودی قدرت و قوتی احسان کن ، از جمیع جهات عالم و افواج امم ، صد هزار تیر پزان است و او فرید و وحید و ناتوان و اردوهای ممالک و طوائف در هجوم است و او تنها و یک تن بینوا . پس ای جان و جانان تو امدادی فرما و استعدادی بخش چه که هجوم شدید و شعوب چون اجسام حدید ، نه معینی و غم خواری و نه یآوری و ظهیری و داد دهی و داوری و یار بردباری . ای پروردگار تا چند او را در حیات مستعار برقرار داری وقت آن است که این طیر، پرواز به جوار رحمت نماید و در ملکوت مغفرت لانه و آشیانه کند. تویی رحمن تویی یزدان . ع ع یادنامه بیضاء ص ۴۵

هوالله

ای خدای پر عطای ذوالمنن	واقف جان و دل و اسرار من
در سحرها مونس جانم تویی	مطلع بر سوز و حرمانم تویی
هر دلی پیوست با ذکرت دمی	جز غم تو می نجوید محرمی
خون شود آن دل که بریان تو نیست	کور به چشمی که گریان تو نیست
در شبان تیره و تار ای قدیر	یاد تو در دل چو مصباح منیر
از عنایاتت به دل روحی بدم	تا عدم گردد ز لطف تو قدم
در لیاقت منگر و در قدرها	بنگر اندر فضل خود ای ذوالعطاء
این طیور بال و پر اشکسته را	از کرم بال و پری احسان نما

ع ع

۴- هر چه واقع شود خیر محض است

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

هوالله

در این امتحانات الهیه که در بقعه مبارکه واقع تسلی قلب عبدالبهاء اخبار اشتعال و انجذاب احیاست که باید روز به روز به عون و عنایت حق بیفزاید . . . هر چه واقع شود خیر محض است ولو سینه ها هدف تیر جفا گردد و جسم ها شرحه شرحه از سیف بغضاء شود بلکه یاران باید در نهایت وجد و سرور به نفحات الهیه مأنوس باشند و در اعلاء کلمات الله بکوشند و در نشر رائحه محبت الله سعی و کوشش کنند . . . باید به تکلیف خودشان همواره قائم گردند . . . حتی اگر عبدالبهاء از شرق به غرب افتد یا از این جهان به جهان دیگر شتابد به هیچ وجه فتور حاصل نگردد بلکه شور و وله بیشتر شود و ترویج اعظم تر گردد و علیک التحیه و الثناء .

ع ع

یادنامه بیضاء نورا ص ۱۲

۵- تجلی او دارای جلال و قدرتی بود که فقط مظاهر ظهور الهیه دارای آن می باشند.

حضرت ولی امرالله می فرمایند:

و در رتبه ثالث جمالی بدیع که دارای شخصیتی مهیمن و جذّاب بود از افقی جدید که بالکل متفاوت از آفاق دو شمس ظهور حضرت باب و حضرت بهاءالله است از وجه خود نقاب برافکند. حضرت عبدالبهاء از افق منیع خود پرتوی بر جهانیان افکند که هیچ انسانی هر قدر هم در مقامات خود عالی و متعالی باشد، محال است بدان تقرّب یابد. تجلی او دارای جلال و قدرتی بود که فقط مظاهر ظهور الهیه دارای آن می باشند.

درگه دوست ص ۸۰

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

هوالله

ای یاران عزیز عبدالبهاء نامه شما رسید الحمدالله دلیل جلیل ثبوت بر صراط مستقیم بود و تمسک به نباء عظیم و هیجان دل و جان و عشق و محبت حضرت جانان . عبدالبهاء در این ایام متهباء عزیمت بلاد غرب است که شاید به آستان جمال مبارک خدمتی مذبحانه نماید و شاید به آستان به قطره ای از دریای عبودیت موفق گردد . ولی هیئات هیئات بسیار بعید است که این جسم علیل حرکتی در این سبیل نماید و این زبان کلیل به محامد و نعوت رب جلیل پردازد عبودیت در راه جمال مبارک بحریست بی پایان و عبدالبهاء مانند قطره ای بی نام و نشان پس چگونه در مقام عبودیت موجی زند و موجش اوجی گیرد ولی دل به آن خوش دارم که بکلافه ای از خریداران یوسفم در این سفر به عنوان خدمت حرکت می شود امیدم چنانست که به تایید آسمانی به قدر خردلی موفق شوم و لیس هذا علی الله بعزیز ...

آهنگ بدیع شماره ۳۳۷ ص ۵۹

۷- آن چه او می خواست و نوع انسان را به آن تعلیم می داد

چشمان نافذ و آرام و آبی رنگش همه را یکسان می نگریست و با ادراک عمیق به یک نگاه، نیازهای درونی آنان را می شناخت . شاید برای توصیف او مناسب تر از شفا دهنده کلمه ای پیدا نشود زیرا افکار مسموم و دل های بیمار و بدن های مریض را شفا می بخشید و به مقامی از کمال نائل شده بود که بهترین توصیف آن با کلمات زیبای خود آن حضرت میسر است که می فرمود : رمز تسلط بر نفس از یاد بردن خویشتن است با مثالی که از حیات شگفت انگیز خود ارائه کرد نوع بشر را به معیارهایی عالی تر و دشوارتر از آن چه موجود بود دعوت نمود . آن چه او می خواست و نوع انسان را به آن تعلیم می داد : شرافت ، خلوص نیت ، صداقت ، امانت و از خود گذشتگی به خاطر دیگران بود.

قسمت هایی از کتاب نمی از یمی ص ۴

اسمعیل آقا ، خادم محبوب با وفایش چنین حکایت می کند : تقریباً بیست روز قبل از صعود مولای عزیزم نزدیک باغچه بودم که صدای مبارک را شنیدم یک نفر از احبای قدیم را صدا نموده می فرمودند : بیا تا با هم از صفای این باغ لذت ببریم نگاه کن که روح وفاداری ممکن است چه کارهایی بکند ؟ این محل منبت با طراوت ، چند سال قبل یک تل سنگی بود و امروز با گل و ریاحین سبز و خرم است . امروز با گل و ریاحین سبز و خرم است . آرزو دارم که بعد از من احبای عزیز متحداً به خدمت امر الهی قیام کنند و به خواست خدا چنین خواهد شد . عنقریب اشخاصی مبعوث خواهند شد و به عالم ، روح خواهند بخشید."

شواهد و قرائن بسیار هست و بعضاً در کتب مندرج است که آن حضرت خاتمه حیات خود را به روشنی می دیدند و وصایای خود را به احبای طی مکاتیب متعدد و بیانات شفاهی بیان می فرمودند که از همه مهم تر وفاداری به امر مبارک ، اتحاد احباء و قیام برای خدمت امر الهی بود ، سه توصیه ای که پیش از آن در مکاتیب متعدد آن حضرت مورد تاکید قرار گرفته بود چنان که در عبارات زیر ملاحظه می گردد:

در عالم وجود صفتی بهتر و خوش تر و شیرین از وفا نیست . این منقبت از اعظم اساس دین الهی است . وفا اول باید به خدا و اوامر و عهد او نمود و بعد به بندگانش.

"امروز اهم امور اتحاد و اتفاق احبای الهی است که با یکدیگر یک دل و یک جان شوند تا توانند مقاومت خصومت اهل عالم کنند و تعصبات جاهلیه ملل و مذاهب را ازاله نمایند ."

و بالاخره : "این یوم یوم قیام به خدمت است و عبودیت آستان احدیت ، تا حیات باقی است تعجیل نمایید و تا بهار را خزان در بر نگرفته و شفا را بیماری غالب نشده قیام نمایید ."

"بکوشید که در عبودیت آستان مقدس استقامت نمایید . این است آن عزت ابدیه ، این است نعمت سرمدیه ، این است سبب نورانیت وجود در عالم ملکوت ، این است سبب ترقی در این اوج نامتناهی ."

حضرت عبدالبهاء در آن چه می گفتند خود سرمشق بودند. سفر آن حضرت به اروپا و امریکا در فاصله سنین ۶۷ و ۶۹ سالگی در حالی که سال های طولانی حبس و محرومیت ، سلامت و قوت وجود آن حضرت را سخت مختل کرده بود برای ابراز وفاداری به امر مبارک ، برای ارائه سرمشق خدمت و برای تقویت اتحاد و اتفاق احباء آثارش تا الی الابد پایدار است .

احباء فرد فرد توقع دارند و از من مکتوب می خواهند

اولین بیان مبارک این بود که دو ساعت قبل از آفتاب تا به حال مشغول کار بودم و مکاتیبی که قبلا نوشته شده بود یک یک مرور کردم و فقط کارم امضاء بود عبدالبهاء عباس عبدالبهاء عباس . احباء فرد فرد توقع دارند و از من مکتوب می خواهند . از امریکا نامه ای از احبا با امضاء هزار و پانصد نفر رسید و من یک جواب نوشتم . آیا بهتر نیست تا آن که خانواده ای از برای خود و جمع کثیری از دوستان و برای متصاعدینشان طلب مغفرت از من می خواهند . اگر احبا ملاحظه مرا نداشته باشند من از دست همه فرار خواهم نمود آیا احبا مرا از مکاتیبم کمتر می خواهند آیا مکاتیب مرا ارزنده تر از خود من می دانند بیانات شتی در این موضوع فرمودند که موجب نهایت تاثیر بود این عبد به خیال خود خواستم موضوع عوض شود لذا عرض شد در چنین روزی همه احبا در سراسر ایران مجالس جشن و سرور بر پا می نمایند و جشن میثاق منعقد می کنند این عبد ناچیز می خواهم از طرف کل احبا اقدام مبارک را ببوسم و فورا به پاهای مبارک افتاده بوسیدم . آن حضرت خم شده با دست مبارک زیر چانه مرا گرفته بلند فرمودند . در این موقع نیز دست مبارک را بوسیدم هیکل اطهر با نهایت رافت و محبت نزدیک شده و آهسته در گوش من به اشاره دست این کلمات دُریات را فرمودند در این دور مبارک بوسیدن دست و بوسیدن پا حتی تعظیم کردن به نص صریح مبارک ممنوع است فراموش نکن . بعد در حال مشی رو به این عبد و جمعیت نموده بلند فرمودند که امشب در حق کل دعا خواهم کرد .

آهنگ بدیع ش ۳۴۳ ص ۹۳

۱۰ الف - مناجات (برای قسمت دعا)

هو الله

ای خداوند بخشنده کوکب بخشایشت بر جهان آفرینش درخشیده و دریای احسانت مواج بر کائنات گشته ابر رحمتت در فیضان است و نار محبتت در فوران ... این خطه تشنه را سیراب فرما و این سراب فُرقت را به شراب وصلت تبدیل نما درختان بی برگ را پر گل و شکوفه نما و بینوایان ناتوان را زاد و توشه ده . بال و پر شکستگان را، بال و پری عطا کن افتادگان را دستگیر شو و بیچارگان را مُجیر و ظهیر طفلان شیرخوار را از تَدی عنایت شیر ده و کودکان بی زبان را در مهد موهبتت پیروز . نفوس را از نفس و هوی مقدس کن و صدور را به نور هُدی مُنشرح نما . دل ها را از هر گونه آلایشی پاک و مطهّر کن . جانها را به بخشایش خلق عظیم گلشن اسرار فرما . ای پروردگار گنه کاریم، ترحم فرما . ای بزرگوار، ستمکاریم عفو و مغفرت کن . در هر دامی گرفتاریم آزادی بخش . در حبس و زندانیم مطلق العنان کن . این ظلمات قلوب را به نور هدی تبدیل فرما و این شهوات نفوس را به روح تَقّی مبدّل کن تا در هوای جانفزای انقطاع پرواز نماییم و به یاد روی و خویت دمساز گردیم تویی مقتدر و توانا و تویی شنوا و بینا .

ع ع

آهنگ بدیع سال ۳۰ شماره ۳۳۱ ص ۱۴

هو الله

ای محبوب دل ها یاران ثابت را بنواز و آئینه قلوب را از ما سوی ممتاز فرما تا آهنگ و آواز اهل راز به ملکوت بی نیاز رسد و جان ها همراز عشق و محبت دلبر طنز گردد ای مهربان یاران را نورانی فرما رحمانی کن ربانی فرما آسمانی کن یزدانی نما تا هر یک در گلشن توحید بلبل تجرید گردند و گلبانگ تقدیس زنند و بیان معانی فرمایند غافلان را بیدار کنند نادانان را هشیار نمایند جاهلان را دانا نمایند گمگشتگان را راه هدی بنمایند تویی ملجاء و پناه هر بنده آگاه و تویی فریاد رس هر بیچاره پر گناه ای رب غفور یاران تحمل جفای موفور نمودند و در دست اهل غرور گرفتارند حالت مشکور دارند و در طوفان بلا آهنگ سرور زنند و به الحان طیور حیرت بخش مدارک و شعور شوند تجلی الطاف فرما و اهل اعتساف را انصاف بخش بیگانگان را آشنا کن و اغیار را یار فرما ای رحمن و رحیم فضل عظیم مبذول فرما و رحمت قدیم شایگان کن تویی کریم و رؤف و رب عظیم لا اله الا انت القتدر الموید الموفق المعین . ع ع

مجموعه مناجات های حضرت عبدالبهاء ص ۳۲۹

۱۱- قلب من در شرق است

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

" قلب من در شرق است ، زیرا مطلع شمس حقیقت است و جان و وجدانم به یاد یاران الهی در ایران خشنود و شادمان . در ایام مصائب و بلا یا یاران شرق جانفشانی نمودند و تحمل هر صدمه و بلایی کردند ، هیچ صبحی راحت نجستند و هیچ شامی آرام نخواستند ... لهذا آرزوی عبدالبهاء لقای یاران ایران است ، ولی چون موانع مُجبره در میان ، لهذا از خاور به باختر سفر می نماید . "

مکاتیب ج ۵ صص ۱۸۰ - ۱۸۱

۱۲- ید غیبی الهی در کار بود

حضرت عبدالبهاء درباره بیماری خود به همراهانشان در پاریس بیان نمودند که حیات ایشان به قوانین طبیعی اداره نمی شد و کسالتشان سبب جسمانی نداشت بلکه به مشیت الهی وابسته بود . حضرت عبدالبهاء داستان بیماری خود را در سن هفت سالگی که به سبب ابتلای به سل غیر قابل درمان تشخیص داده شده بود تعریف کردند و بیان نمودند که چگونه ید غیبی الهی در کار بود و حکمت آن بعدها آشکار شد . اگر آن حضرت در آن زمان مریض نشده بودند قرار بود به املاک اجدادی جمال مبارک در مازندران بروند و در آن جا زندگی کنند ولی به علت بیماری در طهران ماندند و شاهد مسجونیت حضرت بهاء الله گردیدند و بعد به طور ناگهان و بر خلاف رای پزشکان از مرضی که غیر قابل درمان اعلام شده بود رهایی یافتند و صحت کامله را باز یافتند .

نفحات ظهور ج ۲ ص ۴۱۱

مهم ترین مشکل حضرت عبدالبهاء در گذر به سوی جهانی شدن این بود که چگونه این "تصادم بین ویژگی های فرهنگی و اجتماعی" را بدون خطر ایجاد شکاف در جامعه بهایی و تقسیم آن به فرقه ها و دسته ها، هم آهنگ فرمایند. راه حلی را که حضرت عبدالبهاء برای این منظور در پیش گرفتند مساله عهد و میثاق بود که از جنبه نظری چهار چوب طرح جهانی کردن جامعه بهایی محسوب می گردد. آن حضرت عهد و میثاق را مهم ترین عاملی می دانستند که می توانست وحدت جامعه بهایی را در عین حالی که در برابر "تصادم ویژگی های فرهنگی و اجتماعی" قرار می گرفت، محافظت نماید. از این جنبه می توان مفهوم عهد و میثاق را به طور خلاصه چنین بیان کرد: در جامعه بهایی با تشبث به عهد و میثاق نه تنها امکان دارد، بلکه حتی پسندیده است، که نظرات و تفسیرهای گوناگون از دیدگاه های فرهنگ های متعدد توسط افراد ابراز شود به شرط آن که فرد درستی آن را از مرجع عهد و میثاق (حضرت عبدالبهاء و در دوره های بعد حضرت شوقی افندی و بیت العدل اعظم) جویا شود و صادقانه و مشتاقانه کلام آخر را کلام مرجع عهد و میثاق بداند. ندرتاً لازم می شد که حضرت عبدالبهاء به تصحیح این نظرات بپردازند و این موارد نادر هم بیشتر درباره مسائل تشکیلاتی و سازمانی بود. اما گاهی مطالب اعتقادی و الهیات را نیز شامل می شد (مانند رد قاطع نظر بعضی از بهاییان غرب که حضرت عبدالبهاء را بازگشت حضرت مسیح می دانستند) به این ترتیب حداکثر ممکن آزادی به بهاییان داده شد تا هر کس بنا بر نظر شخصی و فرهنگ خود فکر و عمل کند و در عین حال از انشقاق جامعه و به وجود آمدن دسته ها و فرقه ها و تصادم بین نظرات گوناگون جلوگیری به عمل آید. با این روش ممکن گردید توازنی بین روندهای وحدت مدرن گرایی و کثرت و تمایز ماورای مدرن گرایی، به وجود آید.

به این دلیل بود که حضرت عبدالبهاء در آثار خود خطاب به بهاییان شرق و غرب درباره عهد و میثاق تاکید فراوان فرمودند. آن حضرت میثاق را "حصن حصین"، "چشمه آب حیات"، "سفینه نجات"، "قوه محرکه عالم وجود" که "مانند شریان در جسم امکان نابض" و "سبب محافظه وحدت بهایی" است توصیف فرموده اند.

وقتی دری باز می شد قلب ها به طپش در می آمد و چشم ها خیره می نگریست. مولای مهربان با گیسوانی نقره فام و چشمانی آبی به رنگ دریا که همه افراد را به یک رنگ می نگریست از در وارد شده با تبسم همیشگی به استقبال زائران می رفتند. همه منتظر شنیدن کلامی از آن لبان متبسم بودند که یک مرتبه ایشان می فرمودند خوب هستید؟ آیا خوش هستید؟ آن ها به یک باره مدهوش شده و خود را در آغوش پر مهر و عطوفت ایشان ملاحظه می کردند. با بیانات شیوا و شیرین آن ها را مطمئن می ساختند که از دیدارشان خوش حالند. سپس می فرمودند مسرور باشید. زائران، آن ها که در بخت و حیرت فرو رفته بودند، هق هق کنان می گریستند. آن حضرت با دست های مبارک اشک ها را از گونه آن ها می زدودند و می فرمودند:

" مسرور باشید زیرا خداوند برای جمیع مخلوقات خود سرور خواسته است و این بهجت و شادی مخصوصاً برای انسان مقدر شده است زیرا قابلیت درک آن را دارد. ابواب جهان روح برای او باز است، پس برای موجودات دیگر چنین عنایتی نشده است. "

گویی از بندگان جمال میارک در هر شرایطی جز سرور و تبسم انتظار دیگری نداشتند و به آن ها می آموختند که بهایی باید با رویی باز و بشاش پذیرای هر فردی و موقعیتی باشد. می خواستند به آن ها بفهمانند که مسرور باشند زیرا فضل و منقبتی موفور برایشان رقم خورده که آن را نمی توان با کوررها ثروت معامله کرد.

سفینه عرفان ج ۹ صص ۲۲ - ۲۳

۱۵- وقار و عظمت شاهانه

هوارد کلیبی آیواز می نویسد:

مستر مونتفر و میلز که به واسطه نفوذ و مهارتش روز به روز آتش شوق مرا دامن می زد که زبانه کشد و واسطه ملاقات های اولیه من با هیکل مبارک گردید روزی گفت: در تمام عمرم دو نفر را دیدم که به راستی می توان گفت باوقار و عظمت شاهانه مشی می نمودند: یکی حضرت عبدالبهاء و دیگری ادوار هفتم با این فرق که البته ادوارد هفتم را از طفولیت برای این کار تربیت و آماده کرده بودند و دائماً در انتظار کرنش و خضوع و اطاعت از میلیونها رعایای خود بود ولی حضرت عبدالبهاء از سن هفت سالگی در مدرسه فداکاری پرورش یافتند؛ هرگز در محل امنی نیاسوده و سر ببالین فراغت ننهادند. دائماً در سجن و سُرگونی بسر بردند و چون به سجن اعظم وارد شدند و حجرات قشله عسکریه را بین اُسرا تقسیم کردند محلی برای خودشان نماند مگر غسالخانه که شبها در مدت سجن در آن محل غنودند و تنها به راز و نیاز ساعات مُظلم زندان را گذراندند. آن هیکل نازنین در زیر زنجیر و کند، آسایش فرمودند و در عین این متاعب و مصائب می توانستند هر هنگام اراده فرمایند به حیات وزارتی رجوع نمایند ولی ایشان عاشق حق و حقیقتی بودند که از وجود اقدس حضرت بهاءالله تراوش می نمود هر جا آن شمع آتشین رخ جالس بود حضرت عبدالبهاء هم چون پروانه طائف حول آن بودند.

حضرت عبدالبهاء از خداوند در مناجات ذیل طلب صعود از این عالم نموده اند :

هوالبهی

ای خدا رحمی فرما و این جان پژمرده مرا آزادی عطا فرما و به زودی در آستان خاصانت حاضر کن . قسم به جمالت که خانه دل به شدتی تنگ و مغموم است که دل کلوخ و سنگ پر خون است . از جمیع جهات بحر احزان است که پر موج است و ناله و فغان است که متواصل به اوج است . تعجیل فرما نه تاخیر تا این روح به تنگ آمده از تن، از ظلمات مهلکه امکان و عُسرت و فُرقت و حُرقت نجات یافته در آستان مقدست توجه نماید و در سایه الطاف دوستانت مقرر گزیند.

ع ع

سفینه عرفان ج ۹ ص ۱۲۴

الهی الهی احفظ عبادک الامناء من شر النفس و الهوی و احرسهم بعین رعایتک من الحقد و الحسد و البغضاء و ادخلهم فی حصن حصین کلاتک من سهام الشبهات و اجعلهم مظاهر آياتک البينات و نور وجوههم بشعاع ساطع من افق توحیدک و اشرح صدورهم بایات نازلہ من ملکوت تفریدک و اشدد ازورهم بقوه نافذہ من جبروت تجریدک انک انت الفضال الحافظ القوی العزیز.

ایام تسعه ص ۴۶۵

هوالله

ما قرب روحانی داریم . قرب و ارتباطی که آن را بُعد و انفصالی از پی نباشد الحمدلله نور هدی تابنده است شمس حقیقت درخشنده است صبح عطا طالع است و کوکب عنایت ساطع و لامع ولو از نظر ظاهر پنهان باشیم در عالم دل و جان ظاهر و نمایانیم . جسم هر چند مهجور باشد روح دائم به فیض لقا و حضور مانوس و قلوب به یکدیگر نزدیک و مربوط . قلب صافی به منزله آئینه است . هر قدر آئینه از خورشید دور باشد باز از همه اشیاء بیشتر حکایت از انوار کند و تجلیات اسرار نماید پس استعداد و صفای قلب شرط است نه قرب مکان امیدوارم در جمیع عوالم الهیه با هم باشیم .

بدایع الانار ج ۲ صص ۳۴۰ - ۳۴۱

رَبِّ وَفَّقْ أَحِبَّاءَكَ عَلَى الثُّبُوتِ عَلَى دِينِكَ وَالسُّلُوكِ فِي سَبِيلِكَ وَالِاسْتِقَامَةِ عَلَى أَمْرِكَ وَأَيِّدْهُمْ عَلَى مَقَاوِمَةِ النَّفْسِ وَالْهَوَىٰ وَاتَّبِعْ نُورَ الْهُدَىٰ. أَنْتَ الْمَقْتَدِرُ الْعَزِيزُ الْقَيُّومُ وَأَنْتَ أَنْتَ الْكَرِيمُ الْعَزِيزُ الْوَهَّابُ .

ایام تسعه ص ۴۷۱

۱۸- قسمتهایی از الواح مبارکه وصایا

در این ایام، اهمّ امور، هدایت ملل و امم است. باید امر تبلیغ را مهم شمرد؛ زیرا اسّ اساس است. این عبد مظلوم شب و روز به ترویج و تشویق مشغول گردید؛ دقیقه ای آرام نیافت تا آن که صیت امرالله آفاق را احاطه نمود و آوازه ملکوت ابهی خاور و باختر را بیدار کرد. یاران الهی نیز چنین باید بفرمایند. اینست شرط وفا و اینست مقتضای عبودیت آستان بها.

حواریون حضرت روح به کَلِّ خود را و جمیع شئون را فراموش نمودند و ترک سر و سامان کردند و مقدّس و منزّه از هوی و هوس گشتند و از هر تعلّقی بیزار شدند و در ممالک و دیار منتشر شدند و به هدایت من علی الارض پرداختند تا جهان را جهان دیگر کردند و عالم خاک را تابناک نمودند و به پایان زندگانی در ره آن دلبر رحمانی جانفشانی کردند و هر یک در دیاری شهید شدند. فَمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ.

.....

ای احبای الهی در این دور مقدس نزاع و جدال ممنوع و هر متعدی محروم؛ باید با جمیع طوائف و قبائل چه آشنا و چه بیگانه، نهایت محبت و راستی و درستی کرد و مهربانی از روی قلب نمود بلکه رعایت و محبت را به درجه ئی رساند که بیگانه، خود را آشنا بیند و دشمن، خود را دوست شمرد؛ یعنی ابداً تفاوت معامله گمان نکند؛ زیرا اطلاق، امریست الهی و تقیید، از خواصّ امکانی؛ لهذا باید فضائل و کمالات از حقیقت هر انسانی ظاهر شود و پرتوش شمول بر عموم یابد. مثلاً انوار آفتاب، عالمتاب است و باران رحمت پروردگار، مبذول بر عالمیان؛ نسیم جانبخش هر ذی روح را پرورش دهد و مائده الهی، جمیع کائنات حیّ را نصیب شود؛ به همچنین، عواطف و الطاف بندگان حق باید به نحو اطلاق شامل جمیع بشر گردد؛ در این مقام ابداً تقیید و تخصیص جائز نه.

پس ای یاران مهربان با جمیع ملل و طوائف و ادیان به کمال راستی و درستی و وفاپرستی و مهربانی و خیرخواهی و دوستی معامله نمایند تا جهان هستی سرمست جام فیض بهائی گردد و نادانی و دشمنی و بغض و کین از روی زمین زائل شود. ظلمت بیگانگی از جمیع شعوب و قبائل به انوار یگانگی مبدّل گردد. اگر طوائف و ملل سائره جفا کنند، شما وفا نمائید. ظلم کنند، عدل بنمائید. اجتناب کنند، اجتناب کنید. دشمنی بنمایند، دوستی بفرمائید. زهر بدهند، شهد ببخشید. زخم بزنند، مرهم بنهید. هذا صفة المخلصین و سمة الصادقین.

الواح وصایا ص ۵

آن چه در ذیل می آید وقایع شب صعود مبارک می باشد که توسط کورتیس کلسی از احبای غربی که مدت زیادی در محضر حضرت عبدالبهاء زیست نقل شده است :

تاریخ ، بیست و هشت نوامبر را نشان می داد . فریادی شنیده شد " برخیزید ، برخیزید " ، " حضرت مولی الوری ، حضرت مولی الوری " شتابان به سوی بیت مبارک دویدم . موقعی که وارد بیت مبارک شدم ، حاضرین در اطاق اشک می ریختند و برخی دیوانه وار می گریستند . می بایست عملاً راه خود را از میان جمع نالان و گریان که اکثراً ایرانی بودند باز کنم . وقتی به اطاق مبارک رسیدم ، دکتر کروگ کنار تختخواب ایشان ایستاده بود . او رو به من کرده و گفت : " حضرت مولی الوری هم اکنون صعود فرمودند . " سپس دکتر کروگ پلک های مبارک را بست . چند لحظه ای ساکت ایستادم و به آن هیکل مهیمن خیره شدم ، کسی که به زندگی من نور تابانده بود ؛ چقدر همواره در جوار ایشان احساس خوبی داشتم .

در اطاق اصلی میانی غوغایی به پا بود . برخی از نفوس به صدای بلند گریه می کردند . گویی از خداوند می پرسیدند که چرا باید چنین اتفاقی روی دهد ؟ حالا که حضرت مولی الوری صعود فرموده اند ، امر مبارک چه خواهد شد ؟ وجود مبارکی که می توانست به آن سؤالات پاسخ گوید ، در آن سوی اطاق بود . حضرت ورقه مبارکه علیا با آرامش مثنوی می فرمودند و آن نفوس محزون را تسلی می دادند و رنج و الم آنها را می کاستند . متانت ایشان ، استواری ایشان ، جریان مداوم امواج محبت از سوی ایشان این اطمینان را می بخشید که امر مبارک دچار وقفه نخواهد شد . حضرت مولی الوری حتی در صعود خود مورث وحدت بودند و اصل وحدت عالم انسانی را پیش می بردند . نفوس از جمیع اطراف حیفا ، فقیر و ثروتمند ، پهلو به پهلو به سوی بیت حضرت عبدالبهاء جایی که تابوت قرار داشت در حرکت بودند . سایرین از فواصل بعیده جهت حضور در مراسم تشییع رمس مطهر آمده بودند . مندوب سامی فلسطین، سر هربرت ساموئل ، حاکم فینیقیه ، حاکم اورشلیم ، ترک ها ، کردها ، اعراب ، یونانیان ، مصریان ، آلمانی ها ، سوئیسی ها ، امریکایی ها ، ایرانی ها ، انگلیسی ها ، بخشی از فوران خود جوش تکریم به حضرت عبدالبهاء بودند . جمعیت انبوه متحرک به جمعی حدود ده هزار نفره تبدیل شد . گویی حضرت مولی الوری روی قله کوه ایستاده با بازوان گسترده ، انبوه جمعیت را چون یک عائله به سوی هم می کشند . حتی رهبران مذهبی ، کشیشان ، کاتولیک های رومی و ... در کنار زعمای جامعه مسلمانان و رهبران یهودی گام بر میداشتند . آنها در محبت و تکریم نسبت به نفسی که می دانستند به عنوان یک مسجون منفور به فلسطین آورده شد و با محبت عمیق و خدمت بلاقید و شرط به همه از درون قیود ظلم و ستم قیام کرد ، متحد بودند .

... نفوس از جبل کرمل به آهستگی بالا می رفتند و تابوت حامل رمس حضرت مولی الوری را از دست های گشوده دیگری تحویل می دادند . مردم برای افتخار حمل تابوت ، ولو برای این که یک لحظه ، با یکدیگر رقابت می کردند . آنها بهائی نبودند . مدت دو ساعت آنها پیش رفتند بسیاری زاری می کردند : " خدایا ، ای خدای من ، پدر ما ، ما را ترک کرد ، پدر ما ، ما را ترک گفته است . " در نیمه راه مقام حضرت اعلی ، گروهی از پسران پیشاهنگ ، حلقه ای گل روی تابوت گذاشتند ... وقتی که بالاخره جمعیت متحرک انبوه به حدیقه محل مقام حضرت اعلی رسید ، تابوت که با شال خوش رنگ ساده ای تزیین یافته بود روی میز ساده ای که با پارچه سفید رنگی پوشیده شده بود ، به آرامی گذاشته شد . افراد گوناگون با ابراز محبت برای آخرین دفعه به یار عزیز از دست رفته شان به

هم فشرده شده ، به تابوت نزدیک شدند . نه نفر به سخنرانی در مدح و تکریم ایشان پرداختند و این تکریم آن چنان شایسته بود که نیازی به ناطق بهائی پیدا نشد . سپس تابوت با احتیاط از روی میز برداشته شد و روی شانه های عریض خادم مقام قرار گرفت . وی آهسته به درون مرقدی قدم گذاشت که در اطاق مجاور محل استقرار رمس حضرت اعلی قرار داشت . تنها یک مرد می توانست تابوت را پائین ببرد ، چه که جا برای فرد دیگری وجود نداشت . بعد از مراسم تشییع ، همین خادم که مرد نیرومندی بود ، دریافت که چرا روز قبل از صعود مبارک ، حضرت مولی الوری سؤال حیرت بخشی از وی نموده بودند : " تو مرد نیرومندی هستی ، نمی توانی مرا به جایی حمل کنی که بتوانم بیاسایم ؟ از این جهان خسته شده ام . "

اقتباس از کتاب عشق و بندگی با کمی تصرف و تلخیص صص ۶۱ - ۵۷

۲۱- زیارتنامه

هوالبهی

الهی الهی اِنِّی اَبْسَطُ اِلَیْکَ اَکْفُ التَّصَرُّعِ وَ التَّبْتُّلِ وَ الْاِبْتِهَالِ وَ اَعْفُرْ وَجْهَی بِتُرَابِ عَتَبَهِ تَقَدَّسَتْ عَنِ ادْرَاکِ اَهْلِ الْحَقَائِقِ وَ التَّعَوْتِ مِنْ اَوْلِی الْاَلْبَابِ اَنْ تَنْظُرَ اِلَیْ عَبْدِکَ الْخَاضِعِ الْخَاشِعِ بِبَابِ اَحْدِیَّتِکَ بِلَحْظَاتِ اَعْیُنِ رَحْمَانِیَّتِکَ وَ تَغْمَرُهُ فِی بَحَارِ رَحْمَهٗ صَمَدَانِیَّتِکَ . اَی رَبِّ اِنَّهُ عَبْدُکَ الْبَائِسُ الْفَقِیْرُ وَ رَقِیْقُکَ السَّائِلُ الْمُتَصَرِّعُ الْاَسِیْرُ مُبْتَهَلٌ اِلَیْکَ مُتَوَكِّلٌ عَلَیْکَ مُتَصَرِّعٌ بَیْنَ یَدَیْکَ ، یُنَادِیْکَ وَ یُنَاجِیْکَ وَ یَقُوْلُ : رَبِّ اَیَّدْنِی عَلَیْ خِدْمَهٗ اِحْبَائِکَ وَ قَوِّنِی عَلَیْ عُبُوْدِیَّهِ حَضْرَتِ اَحْدِیَّتِکَ وَ نَوِّرْ جَبِیْنِی بِاَنْوَارِ التَّعْبُدِ فِی سَاحَهٗ قُدْسِکَ وَ التَّبْتُّلِ اِلَیْ مَلْکُوْتِ عَظَمَتِکَ وَ حَقَّقْنِی بِالْفَنَاءِ فِی فَنَاءِ بَابِ الْوَهِّیَّتِکَ وَ اَعْنِی عَلَی الْمُوَاطَبَهٗ عَلَی الْاِنْعِدَامِ فِی رَحْبَهٗ رُبُوْبِیَّتِکَ . اَی رَبِّ اسْقِنِی کَاسَ الْفَنَاءِ وَ الْبِسْنِی ثَوْبَ الْفَنَاءِ وَ اغْرِقْنِی فِی بَحْرِ الْفَنَاءِ وَ اجْعَلْنِی غُبَارًا فِی مَمَرِّ الْاِحْبَاءِ وَ اجْعَلْنِی فِدَاءً لِّلْاَرْضِ الَّتِی وَطَّئْتُهَا اَقْدَامُ الْاَصْفِیَاءِ فِی سَبِیْلِکَ یَا رَبِّ الْعِزَّهٗ وَ الْعُلِی . اِنَّکَ اَنْتَ الْکَرِیْمُ الْمُتَعَالُ . هَذَا مَا یُنَادِیْکَ بِهٖ ذَلِکَ الْعَبْدُ فِی الْبُکُوْرِ وَ الْاَصَالِ . اَی رَبِّ حَقَّقْ اَمَالَهٗ وَ نَوِّرْ اَسْرَارَهٗ وَ اَشْرَحْ صَدْرَهٗ وَ اَوْقِدْ مِصْبَاحَهٗ فِی خِدْمَهٗ اَمْرِکَ وَ عِبَادِکَ . اِنَّکَ اَنْتَ الْکَرِیْمُ الرَّحِیْمُ الْوَهَّابُ وَ اِنَّکَ اَنْتَ الْعَزِیْزُ الرَّتُوْفُ الرَّحْمَنُ .

ع ع